

مجله سیاست دفاعی

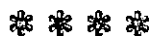
شماره مسلسل ۲۱-۲۰، پائیز و زمستان ۷۶

پیامدهای بحران افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

نویسنده: سیداصغر کیوان حسینی

چکیده

تاریخ روابط متقابل دو کشور ایران و افغانستان، همواره از فراز و فرودهای فراوانی برخوردار بوده است. در این رابطه بحران کنونی در افغانستان که بدلیل اشغال نظامی این کشور توسط شوروی (سابق) آغاز شد و در طول حیات خود در دو دهه گذشته مقاطع گوناگونی را پشت سر گذاشته است، پیامدهای گوناگونی را متوجه منافع امنیتی جمهوری اسلامی ایران ساخته است. با توجه به این نکته مهم که بحران مذکور، عملاً به صحنه تقابل سیاستهای منطقه‌ای و جهانی کشورهای ذینفع تبدیل شده است، تبعات امنیتی موردنظریش از گذشته شایسته توجه و بررسی می‌باشد. در این مقاله ضمن تأملی کوتاه بر ابعاد نظری شاخص‌های امنیت ملی در جهان سوم، و با عنایت نظری کلی بر مقاطع بحران مزبور، تبعات این بحران بر ملاحظات امنیتی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه و تدقیق قرار خواهد گرفت.



مقدمه

فروپاشی شوروی (سابق) و شکست عراق در تجاوز به خاک کویت دو تحول بسیار مهمی هستند که در فضای تحولات پس از جنگ سرد، عملاً موجبات تغییر یافتن ماهیت و نوع تهدید از جهات شمال و جنوب را نسبت به ایران پدید آورده است. در کنار وضعیت مربوط به دو حوزه مذکور، که چندان اطمینان بخش و رضایت آفرین نیست، حوزه‌هایی از تهدیدات امنیتی وجود دارد که با توجه به ملاحظات نوین جاری در سطح مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای و تحلیلهای جاری در زمینه شاخصهای جدید امنیتی در

جهان سوم، مسائل و پیامدهای امنیتی خاصی را متوجه ملاحظات اجتماعی - فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران می سازد. مسلماً افغانستان و بحران جاری در آن کشور که حدود دو دهه تداوم یافته است از جمله همین حوزه‌های تهدید آفرین به شمار می‌رود. قبل از ادامه بحث، توجه به برخی از تحلیلها در باره ماهیت و شاخصهای امنیت ملی در مورد کشورهای جهان سوم مفید خواهد بود.

امنیت ملی: نگرش جهان سومی

در مورد مفهوم بسیار «ابهام آمیز» امنیت ملی، مباحث زیادی ارائه شده که در این میان همواره سه محور اساسی مورد توجه بوده است:

- اهداف امنیت ملی

- منابع و ماهیت تهدیداتی که متوجه امنیت ملی یک کشور میشود.

- ترتیباتی که زمینه‌های حفظ و افزایش امنیت ملی را فراهم می‌آورد.^(۱)

علی‌رغم پیوستگی ذاتی و مفهومی سه محور مذکور، مبحث «ماهیت و منابع تهدید» از جمله مسائلی است که مورد تأکید فراوان قرار گرفته و عملاً موجبات شکل گرفتن دو دیدگاه فکری در برخورد با «چارچوب مفهومی امنیت ملی» را پدید آورده است؛ به عبارت دیگر در برابر دیدگاه سنتی مربوط به مفهوم امنیت ملی، که اساساً بر چارچوبهای تحلیلی غربی و عمدتاً آمریکایی قرار دارد و شاخصهایی چون ابعاد نظامی و بویژه درک تهدید از سوی نخبگان، واکنشهای دکترینی و منابع و قابلیت‌های امنیتی برای رویارویی با تهدیدات خارجی نسبت به دولتها را مدنظر قرار میدهد، از دهه ۱۹۷۰ دانشگاهیان، محققان و دولتمردان جهان سوم به سوی شیوه برخورد دیگری با مفهوم امنیت ملی، هم بعنوان چارچوبی تحلیلی و هم به عنوان «ساختاری مدیریتی»^{*} گرایش نشان دادند. بطور کلی، نگرش جهان سومی نسبت به امنیت ملی بر این فرضیه بنیادی

1 - Muthiah Alagappa, *The National Security of Developing States, Lessons From Thailand*, (Malaysia : Institute of Strategic and Int. Studies, 1987), p.1.

* Management Formulation

قرار دارد که «ماهیت تهدیدات» از هر کشور نسبت به کشور دیگر و بر حسب موضوعات مختلف و در طول زمان بسیار متفاوت است و بنابراین به کارگیری و استفاده از معنایی عملی و غیر قابل انعطاف در مورد مفهوم امنیت ملی و اعمال آن بطور اداری و اجرایی، اشتباهی فاحش و فاجعه‌انگیز خواهد بود. بر اساس این تحلیل، مهمترین مسائل امنیتی در جهان سوم، بحران در مشروعیت، یکپارچگی، تجانس مذهبی و ایدئولوژیکی، توانایی سیاسی و ... است.^(۱)

با توجه به دو دیدگاه مذکور، می‌توان به نتایج ذیل دست یافت:

اولاً مشکلات امنیت ملی در کشورهای در حال توسعه، عمدتاً بیش از اینکه «برونزا» باشد «درونزا» است و در ملاحظات داخلی ریشه دارد. گرچه در این رابطه نمی‌توان از سطوح مختلف نفوذگذاری و تأثیر ملاحظات گوناگون قدرتهای بیگانه در مسائل داخلی این قبیل کشورها غافل ماند.

ثانیاً پیچیدگی و آسیب‌پذیری چندوجهی در کشورهای در حال توسعه یا جهان سومی ایجاب میکند که در بررسی مسائل امنیت ملی این کشورها، علاوه بر توجه به ساختار ژرف و طیف گسترده موضوعات متنوع، منابع متفاوت قابلیت‌ها و تواناییها مطابق با هر تهدید نیز بررسی شود.

ثالثاً تواناییهای ساختاری ناشی از وجود بحرانهای مذکور در کشورهای جهان سوم، عملاً زمینه‌های تأثیرپذیری این قبیل کشورها نسبت به سیاستهای قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی را فراهم می‌آورد؛ به گونه‌ای که بحران جاری در کشور، عملاً به صحنه برخورد و تلاقی ملاحظات قدرتهای مذکور تبدیل، و پیامدهای امنیتی خاصی را موجب میشود. لذا در بررسی هر نوع بحران امنیتی در خصوص کشورهای جهان سوم، نباید «محیط خارجی امنیتی» را از نظر دور داشت.

۱- برای بررسی دو دیدگاه مذکور، م. ک.:

در زمینه بررسی مسائل امنیتی کشورهای جهان سوم، افغانستان نمونه‌ای بسیار شایسته و مناسب است؛ به گونه‌ای که بسیاری از شاخصهای مورد توجه تحلیلگران مسائل امنیتی در این قبیل کشورها در این کشور وجود دارد و قابل بررسی جامع نیز هست. «بحران هویت» موجود در این کشور، که در چهره «قومیت‌گرایی» تعین یافته در کنار «بحران مشروعیت» که همواره گریبانگیر رژیمهای سیاسی این سرزمین بوده، همراه با نکول در «تواناییهای سیاسی» که پیوسته مانع بزرگی در ایجاد اجماع و توافق‌نهایی در میان گروه‌ها و اقوام این کشور بوده است، تماماً بر ویژگی «درونزایی» بحران امنیت در این کشور دلالت می‌کند، اما از سوی دیگر بحران جاری در این مملکت همیشه تحت تأثیر سیاستها و ملاحظات قدرتهای منطقه‌ای (چون پاکستان و عربستان) و جهانی (آمریکا و شوروی) قرار داشته است و همین امر بر بُعد «برونزایی» مسائل امنیتی این کشور صحنه می‌گذارد.

بدلیل آمیختگی شدید مسائل داخلی و خارجی در صحنه بحران افغانستان، همواره در چارچوب اهداف و سیاست خارجی و بویژه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، این سرزمین در طیفی فراتر از یک کشور تعریف شده است؛ به عبارت دیگر بحران افغانستان به دلیل عوامل سیاسی داخلی و خارجی، انگیزه‌های ساختاری و تاریخی و سرانجام موقعیت جغرافیایی بحران به آمیزه‌ای از مسائل داخلی، منطقه‌ای و جهانی تبدیل شده است که تفکیک سطوح مختلف آن از یکدیگر، بسیار مشکل است. این فضای پیچیده و چند بعدی باعث شده است که مهمترین مسئله‌ای که سرنوشت افغانستان را با سرنوشت کشورهای همسایه، بویژه ایران پیوند میزند، موضوع «امنیت» باشد. گرچه نگاه اصلی این مقال به سوی «پیامدهای امنیتی بحران افغانستان نسبت به جمهوری اسلامی ایران» است، اما مناسب خواهد بود که قبل از پرداختن به پیامدهای امنیتی بحران مزبور در قالب نگاهی کلی و مختصر بحران جاری در این کشور در مقاطع مختلف زمانی، مورد تأمل قرار گیرد.

بحران افغانستان، نگاهی کلی

بحران جاری در افغانستان، در طول حیات حدوداً دو دهه‌ای خود به دلیل وقوع

حوادث گوناگون به دوره‌های مختلفی قابل تقسیم است که در ذیل به طور خلاصه به مهمترین ویژگیهای هر یک از این مقاطع اشاره میشود:

اولین مرحله، مقطع زمانی اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای نظامی شوروی تا تاریخ خروج نیروهای مزبور از این کشور را در برمیگیرد. در این فاصله زمانی «مقابله‌گری با خطر شوروی سابق» و دفع آن از طریق توسل به راه‌حل نظامی، مهمترین مسأله‌ای است که زمینه‌ساز وقوع تحولاتی چون پیدایش و رشد فعالیتهای نظامی در میان توده مردم، شکل‌گیری گروه‌های جهادی و به دنبال آن وقوع وحدتی نسبی در میان مجاهدان افغان میشود.

بعد دیگر بحران افغانستان در مقطع زمانی مذکور، تأثیرگذاری قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی بر مسائل جاری در این کشور، است. ایران و پاکستان به عنوان مهمترین قدرتهای منطقه‌ای و آمریکا نیز به عنوان قدرتی جهانی که بحران افغانستان را در چارچوب ملاحظات استراتژیک خود در صحنه جنگ سرد تعریف می‌نماید، هر یک به گونه‌ای در صدد آن هستند که بحران مذکور را به طریقی مورد تدبیر و کنترل قرار دهند. در این میان سازمان ملل متحد نیز با طرح ابتکاری تحت عنوان «مذاکرات ژنو» می‌کوشد که از طریق راه‌اندازی مذاکرات مستقیم میان رهبران کابل و اسلام‌آباد، زمینه‌های پایان دادن به بحران مزبور را فراهم آورد.

مرحله دوم بحران افغانستان با آغاز روند خروج نیروهای اشغالگر شوروی (سابق) شروع شد (۱۹۸۸) و تا مقطع زمانی سقوط دولت کابل، که تحت رهبری نجیب‌ا... قرار داشت (آوریل ۱۹۹۲)، تداوم می‌یابد. این مقطع از بحران مزبور به دلیل همزمانی با وقوع تحولاتی در سطح بین‌المللی که در واقع آغاز موج تنش زدایی در روابط دو ابرقدرت است، شاهد حوادثی خاص بود که سهم فراوانی در هدایت مسیر بحران افغانستان داشت، به عبارت واضحتر، پایان اشغال نظامی افغانستان و در پی آن، تداوم حمایت‌های گوناگون مسکو از دولت کابل^(۱) از یک سوی دیگر، ادامه حیات دولت کابل علی‌رغم

1 - Cate Curtis, ed. *Afghanistan, The Terrible Decade, 1978-88*, (New York : The American Foundation for Resistance. International, 1988), p.44.

خروج نیروهای شوروی (سابق) تأثیر فراوانی بر اراده و روحیه گروه‌های جهادی وارد میکرد.

حوادث مذکور در کنار برخی مسائل دیگر چون محروم بودن نهضت مقاومت از رهبری سیاسی و نظامی واحد و گسترش تفرقه و جناح‌گرایی در میان گروه‌های جهادی، عملاً وضعیت افغانستان در این موقعیت را با نوعی بن‌بست و سردرگمی روبرو ساخته بود.^(۱)

فروپاشی شوروی (سابق) و در پی آن، پایان یافتن کمک‌های فراوان این کشور به دولت کابل و سرانجام، وقوع شکاف و اختلاف در میان نظامیان و طرفداران دولت مزبور که منجر به پیوستن نظامیان شمال افغانستان به مجاهدان شد، در نهایت توازن قدرت نظامی را به سود گروه‌های جهادی تغییر داد و به سقوط نهایی دولت کابل و استقرار دولت مجاهدان منجر گردید.

سومین مرحله بحران افغانستان، مقطع زمانی تشکیل دولت مجاهدان تا سقوط کابل توسط نیروهای طالبان را دربر می‌گیرد. سقوط دولت نجیب‌ا... مبارزه قدرت میان گروه‌های سیاسی و شبه نظامیان نماینده منافع طبقات ثروتمند بزرگترین دستجات قومی کشور یعنی پشتونها، تاجیکها، ازبکها و ترکمنها را دامن زد و تشدید تضادهای قومی - ملی به رقابت دیرینه بزرگترین قبایل پشتون افغانستان جنوبی (دورانی و گیل‌زایی) و همچنین رهبران سنتی مسلمانان سنی، شیعه و اسماعیلیه افزوده گردید^(۲)؛ به عبارت دیگر، خروج نیروهای اشغالگر شوروی (سابق) و به دنبال آن سقوط دولت کابل، عملاً مجاهدان را از دو مسأله یعنی «دشمن واحد» و «علت بقا» غافل ساخت و همین امر باعث رواج دوباره «سنتهای جاری در جامعه افغانستان» در میان گروه‌های سیاسی جدید شد و عملاً رهبران مجاهدان در پی الگوهای سنتی قدرت، که عمدتاً در قوم‌گرایی

1 - Karlernst Ziem, "The Afghanistan - Conflict in its Regional Context", *Iranian Journal of International Affairs* volII, No.2 & 3 (Summer - Fall 1990), p.367.

۲- یوزی گانکوفسکی، «طالبان: نیروی جدید»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم،

شماره ۱۷ (بهار ۱۳۷۶)، ص ۱۴۳.

و وابستگیهای قبیله‌ای تجلی یافته بود، برآمدند.

در مقطع زمانی مورد بحث، اولین دولت مجاهدان بر مبنای توافقیهای انجام گرفته در اجلاس پیشاور به زعامت رهبر «حزب نجات ملی افغانستان» یعنی صبغه... مجددی شکل گرفت و بعد از وی، برهان‌الدین ربانی «رهبر حزب جمعیت اسلامی افغانستان»، به قدرت رسید. اختلافات شدید میان گروه‌های جهادی، بویژه میان حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین حکمتیار و صبغت... مجددی و متعاقب آن، میان حکمتیار و ربانی، که منجر به وقوع جنگهای فراوانی میان گروه‌های جهادی گردید از یک سو، و پیدایش گروه جدیدی در صحنه مسائل افغانستان تحت عنوان «طالبان» و در نهایت استنکاف ربانی از واگذاری قدرت از سوی دیگر، عملاً مسائل افغانستان را با پیچیدگی خاصی روبرو ساخت. گسترش تدریجی حرکت طالبان که در نهایت به سقوط کابل و تسلط این گروه به بخش عظیمی از خاک افغانستان انجامید، عملاً مسائل افغانستان را به حوزه جدیدی رهنمون شد، حوزه‌ای که بشدت بر حاکمیت و تأثیرگذاری ملاحظات خاصی از سوی قدرتهای منطقه‌ای و جهانی بویژه عربستان، پاکستان و آمریکا، بر بحران جاری در افغانستان دلالت دارد.

پیامدهای امنیتی بحران افغانستان در ارتباط با جمهوری اسلامی ایران

با توجه به سیر حوادثی که در مقاطع مختلف بحران افغانستان به وقع پیوسته، بویژه مسأله بسیار مهم «ظهور طالبان»، پیامدهای امنیتی بحران مزبور در ارتباط با جمهوری اسلامی ایران را می‌توان به دو مقطع کلی تقسیم کرد که در این میان شاخص تمایز بخش، پیدایش گروه مذکور است:

۱- پیامدهای امنیتی بحران افغانستان از مقطع اشغال نظامی تا پیدایش طالبان

لازم به یادآوری است، افغانستان به عنوان همسایه شرقی ایران با مرز زمینی مشترکی که صدها کیلومتر طول دارد، همواره در چارچوب ملاحظات امنیتی کشورمان، جایگاه و موقعیت خاصی داشته است. در رژیم گذشته با توجه به موقعیت و نقش شاخصی که رژیم شاه در چارچوب روابط منطقه‌ای برخوردار بود، «مدیریت و کنترل مسائل

افغانستان» مخصوصاً با توجه به سیاستهای خاص شوروی (سابق) در رابطه با کابل از ملاحظات اساسی دولت ایران در مورد افغانستان به شمار می‌رفت و در همین رابطه، شاه می‌کوشید که از طریق مساعدتهای کلان اقتصادی و صنعتی، این کشور را به سوی اردوگاه غرب جلب نماید^(۱). پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و بطور همزمان وقوع انقلاب مارکسیستی در کابل، که هر دو تحول از اجزای سومین موج انقلاب در جهان سوم محسوب شده‌اند^(۲)، مسائل امنیتی میان دو کشور را در حوزه‌های بعضاً جدیدی تعریف می‌کرد. در این قسمت از بحث به مهمترین محورهای امنیتی (تا قبل از ظهور طالبان) اشاره می‌شود:

۱- موقعیت ژئواستراتژیک افغانستان در سطح منطقه: افغانستان به علت واقع شدن در مجاورت شوروی (سابق) (از شمال) (که امروزه جای خود را به جمهوری‌های تازه استقلال یافته در آسیای مرکزی و قفقاز بویژه ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان داده است)، چین (از خاور)، پاکستان (از سوی خاور و جنوب) و سرانجام به دلیل هم مرز بودن با جمهوری اسلامی ایران (از سوی باختر) از اهمیت استراتژیکی ویژه‌ای برخوردار است. در همین زمینه قابل تأمل است که ۶۰۰ کیلومتر مرز مشترک میان این کشور و ایران که در طول دو استان محوری کشور یعنی سیستان و بلوچستان و خراسان امتداد یافته است، بر اهمیت موقعیت جغرافیایی افغانستان بویژه از بعد جغرافیای نظامی، بشدت می‌افزاید.

۲- اشغال افغانستان، جبهه دیگری از بحران امنیتی: حضور نیروهای نظامی شوروی در سرزمین همجوار ایران، بویژه در مقطع زمانی که کشور اسلامیمان مورد تجاوز همسایه دیگر خود یعنی عراق قرار گرفته است، عملاً به معنای گشایش جبهه دیگری از تهدیدات امنیتی در حوزه شرقی فضای امنیتی کشور تلقی می‌شد.

۳- بحران افغانستان و پدیده ناامنی در مرزهای کشور: توزیع بی‌حد و حصر سلاح و

۱- آنتونی هابمن، افغانستان زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدا... طاهری (تهران: شبانیز، ۱۳۶۷)، ص. ۸-۶۷.

۲- فرد هالیدی، تاریخ تکوین دومین جنگ سرد جهانی ترجمه هرمز همایونپور (تهران: آگاه، ۱۳۶۴) ص.

مهمات جنگی در میان مردم افغانستان به آسانی زمینه‌ساز شکل‌گیری و توسعه فعالیت گروه‌های شرارت‌طلب در نقاط مرزی ایران می‌شد. مسلماً این قبیل تحرکات که هدفی جز تعدی به اموال و حقوق ساکنان محروم نقاط مرزی کشور نداشت، خدشه‌سنگینی را بر فضای امنیتی کشور و به دنبال آن، ضربه‌های روانی غیرقابل اغماضی را متوجه میزان اعتماد عمومی به توانمندی ارکان نظم‌آفرین نظام سیاسی کشور می‌ساخت.

۴- تأثیرگذاری مسائل افغانستان بر الگوی تعامل منطقه‌ای و بین‌المللی ایران با دیگر کشورها: مسائل جاری در افغانستان به عنوان کشوری که تا زمان پیدایش طالبان، سه مقطع زمانی «جنگ داخلی بر علیه اشغالگران شوروی (سابق)»، «جنگ داخلی میان مجاهدان و رژیم کابل» و در نهایت؛ «نبرد میان گروه‌های جهادی» را پشت سر گذاشته بود، همواره بر روابط دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورهای دخیل یا ذی‌نفع در بحران افغانستان، تأثیر فراوانی داشته است.

رهبران جمهوری اسلامی ایران همواره کوشیده‌اند که از یک سو در تمامی مذاکرات و همایشهای منطقه‌ای و بین‌المللی که به گونه‌ای در پی اعاده حقوق ملت رنج‌کشیده و گروه‌های جهادی افغانستان است، شرکت فعال داشته باشند. در این رابطه می‌توان به شیوه برخورد فعال ایران در نشستهای جنبش عدم تعهد (در حد فاصل ۶-۱۹۸۱) با مسأله افغانستان اشاره کرد^(۱). از سوی دیگر، تهران کوشیده است که از حضور در صحنه مذاکرات دو یا چند جانبه‌ای که به هر طریق پذیرای حقوق و جایگاه حقیقی مسائل جاری در افغانستان نیست، خوداری کند؛ به عنوان نمونه می‌توان به عدم حضور و دخالت ایران در مذاکرات چندساله ژنو اشاره کرد.^(۲)

۱- م. ک: سیدرسول، «افغانستان و غیرمتعهدها»، مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰)، ص ۹-۵۹۵.

۲- این مذاکرات از سال ۱۹۸۲ تحت نظارت سازمان ملل و در چارچوب مذاکرات مستقیم میان کابل و اسلام‌آباد آغاز شد و سرانجام در سال ۱۹۸۸ تحت نظارت آمریکا و شوروی (سابق) به انعقاد توافقنامه‌ای نهایی میان افغانستان و پاکستان منجر شد، م. ک:

مسئله‌ها مواضع جمهوری اسلامی ایران در زمینه حمایت یا مخالفت با مواضع دیگر کشورهای که در سطوح منطقه‌ای چون پاکستان، عربستان، چین، هند، ترکمنستان، ... و یا بین‌المللی بویژه آمریکا و شوروی (سابق) نسبت به مسائل افغانستان حساس بودند، تأثیر فراوانی را متوجه منافع و مصالح ملی کشور می‌سازد و قبض و بسط ناشی از این فرایند تأثیرگذاری، جهت‌گیری‌های هماهنگ و گاه تعارض آمیزی را برای دستگاه سیاستگذاری خارجی کشور پیش می‌آورد که طبعاً بر حوزه امنیت ملی جامعه بی‌تأثیر نبود.

۵- پناهندگان افغانی و بحرانی‌های اجتماعی: وجود سیل عظیمی از پناهندگان افغانی در خاک جمهوری اسلامی ایران، پیامدهای فراوانی را متوجه حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی کشور ساخته است. پیامدهای مزبور محصول اختلاف‌های ظریف فرهنگی میان مردم دو کشور، گسترش موارد جنحه و جنایت و دیگر موارد بزهکاری است که توسط تعدادی از پناهندگان افغانی شکل می‌گرفت.

۲- پیامدهای امنیتی بحران افغانستان بعد از پیدایش طالبان

قبل از آغاز مباحث مربوط به محورهای امنیتی، شایسته است مختصراً تائیدی و درنگی بر مسائل مربوط به خصایص کلی طالبان و ویژگی‌های حرکت این گروه داشته باشیم. مسلماً این آشنایی راهگشای تبیین بهتر محورهای امنیتی مورد نظر خواهد بود: صرف نظر از تاریخچه پیدایش طالبان و جزئیات مربوط به آن، باید توجه داشت که پایگاه اصلی پیدایش این گروه، به ویژگی «قومیت‌گرایی» در جامعه افغانستان باز می‌گردد^(۱). در ارتباط با قوم «پشتون»، که خاستگاه اجتماعی گروه مذکور را در

Settelment", *Iranian Journal of International Affairs*, vol.1 , No.4 (Winter 89-90), p.57.

۱- برای مطالعه نقش اقوام و نژادها، بویژه قوم پشتون، در تاریخ تحول افغانستان، م. ک.:

- Anthony Hyman, "Afghanistan in Perspective", *Asian Affairs*, vol. XXXVII (old series vol.83), Part III, (OCT, 1996), pp.285-6.

برمی‌گیرد، ذکر چند نکته ضروری است: اولاً در میان اقوام بسیار متعدد و متنوع موجود در افغانستان، پشتونها به عنوان بزرگترین طایفه در این کشور، همواره نقشی محوری در تاریخ سیاسی آن داشته‌اند تا حدی که حکمرانان افغانستان از احمدشاه تا نجیب‌الله... تماماً پشتون بوده‌اند*. در واقع پشتونها حدود دو قرن حاکمیت سیاسی افغانستان را در اختیار داشتند. این امر موجب شد که عملاً بسیاری از افراد این طایفه ضمن قرار گرفتن در ارکان اقتدار سیاسی - اداری و اقتصادی، با مردم دیگر کشورها ارتباط برقرار کنند. ثانیاً پشتونها بر اساس میزان دستیابی به عرصه‌های دانشگاهی و بازرگانی به دو دسته کلی به اصطلاح شهری و قبیله‌نشین تقسیم شده‌اند و همین امر زمینه‌ساز بروز اختلافات فرهنگی - اجتماعی، بویژه در دهه اخیر در میان قبایل پشتون شده است. وجود چنین شکاف فرهنگی در میان قبایل مزبور باعث شده که هرگز نوعی انسجام و وحدت در میان این قوم شکل نگیرد. ثالثاً در مجموع، پشتونها مردمانی متعصب، مردسالار، شدیداً پایبند به اصول دین (بدون توجه به باورهای نوین دینی) و بسیار پراکنده هستند.**

گروه طالبان که گروهی از طایفه پشتون هستند، در واقع نسل دوم مهاجران افغانی به پاکستان هستند؛ گروهی که بازمانده بیش از ۲۰ سال جنگ داخلی در این سرزمین به حساب می‌آید. طلاب و دانشجویان جوان افغانی تبار با داشتن کوله‌باری از رنج غربت و دریدری و در نهایت فقر و بی‌چیزی در مدارس علمیه پاکستان تحت آموزشهای سنتی اسلام بر این باور اجماع و اعتقاد یافتند که فرقه‌گرایی، جنگ قدرت و عدم پایبندی به اصول شریعت، مهمترین عوامل مذلت کشورشان شده است. بدین ترتیب احساسات

- Anders Fange, "Afghanistan after April 92 : A Struggle for State and Ethnicity",
Central Asian Survey, vol.14, No.1, 1995, p.18.

* از میان شاهان افغانستان تنها حبیب‌الله مشهور به «بچه سقا» به این دلیل که پدرش سقا بود از قوم تاجیک برخاسته بود که پس از نه ماه سلطنت، توسط محمدنادر پدر محمدظاهرشاه سرنگون شد. حتی رؤسای جمهور افغانستان در مقطع تسلط کمونیستها، از قوم پشتون بودند.

** عمده ترین گروه‌های جهادی پشتون در افغانستان عبارتند از: عبدالرسول سیاف، گلبدین حکمتیار، مولوی یونس خالص، محاذعلی پیرسید احمدگیلانی، صبغه‌الله مجددی، مولوی محمدنبی محمدی و طالبان.

مذهبی و عرق ملی نوجوانان و جوانانی که ریشه در قومی صاحب نفوذ و پرجمعیت در جامعه افغانستان دارند در خدمت استراتژی نفوذ کشورهای بیگانه قرار گرفت تا از رهگذر آن، اوضاع سیاسی افغانستان به سمتی حرکت کند که مطلوب آرمانهای این قبیل کشورها باشد^(۱). نکته قابل توجه این است که طالبان توانستند در سایه اختلافات موجود میان رهبران گروه‌های مجاهدان، توسل به شعارهایی چون حاکمیت شریعت و برقراری امنیت و آرامش و از طریق بهره‌گیری از کمکهای فراوان اقتصادی و مالی کشورهای دیگر، امروزه بخش اعظمی از خاک افغانستان را در اختیار گیرند. وجود چنین گروهی در این کشور و تسلط آن بر بسیاری از ارکان اقتدار، طبعاً حوزه‌های جدیدی از مسائل امنیتی را برای جمهوری اسلامی ایران ترسیم می‌کند که در ادامه بحث به آن می‌پردازیم.

۱- مخدوش ساختن چهره اسلام: افراط‌گرایی مذهبی گروه طالبان که ریشه در آموزشهای بسیار سطحی و سنتی آنان در زمینه متون اسلامی دارد، عملاً به عنوان یکی از حوزه‌های امنیتی در جنوب آسیا، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است^(۲). شیوه‌های شوک‌آمیز و غیرمترقبه آنان در زمینه دفاع از حدود اسلامی، اولاً هیچ نشانی از مضامین غالیه اسلام بویژه پیمودن راه عدالت اجتماعی (که از هدفهای والای بعثت انبیای الهی است) ندارد و تنها در ترسیم چهره‌ای خشن از اسلام خلاصه شده است^(۳). استراتژی عملی طالبان در معرفی اسلام، استفاده از مذهب برای ارباب، وحشت، خفقان و سرکوب مردم بوده است و مسلماً چنین شیوه برخوردی با اسلام با آرمانهای انقلابی -

۱- طالبان افغان، پیشینه، ظهور در صحنه سیاسی ...، نشریه روزانه. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، بهمن ۱۳۷۵، ص ۶-۲.

2 - Inder Malhotra, "Security Issues in Southern Asia" *Strategic Analysis*, vol. XX, No. 2, (MAY 1997), pp. 226-230.

۳- برای آشنایی با دیدگاه‌های فقهی طالبان و نقد آن، م. ک:

سید حسین هاشمی، «تفکر دینی گروه طالبان» آثار برگزیده چهارمین جشنواره مطبوعات، (تهران:

انتشارات دبیرخانه جشنواره مطبوعات، تابستان ۱۳۷۶) ص ۵۱-۳۶.

اسلامی جمهوری اسلامی ایران مغایرت کامل دارد.

۲- تأثیرگذاری جریان طالبان بر روابط ایران با دیگر کشورها: مشارکت گروه‌های متنوعی از دولتهای منطقه‌ای ذی‌نفع در بحران افغانستان، عملاً روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران با کشورهای دخیل را تحت تأثیر قرار داده است. در ادامه بحث چگونگی این فرایند اثرگذاری را در رابطه با کشورهای همسایه (پاکستان و عربستان) و کشورهای موجود در سطح منطقه (جمهوری‌های آسیای مرکزی) بررسی می‌کنیم:

۲-الف) تأثیرگذاری بر روابط ایران و پاکستان: بدون تردید پیدایش گروه طالبان محصول سیاستها و اهداف خاصی است که پاکستان در ارتباط با فضای سیاسی حاکم بر افغانستان جستجو می‌کند^(۱)؛ به عبارت دیگر، رهبری پاکستان بعد از شکست تلاشهای مکرر، متوجه آشتی رهبران گروه‌های متخاصم افغانی و عادی ساختن اوضاع افغانستان شد و لذا تصمیم گرفت «نیروی جدید» را وارد عمل کند که با این گروه‌ها ارتباطی نداشته باشد. نتیجتاً اواخر سال ۱۹۹۴ در صحنه سیاسی - نظامی افغانستان «نهضت طالبان» پدیدار شد. تحلیل اطلاعات نشان می‌دهد که «طالبان» با شرکت فعال وزارت کشور پاکستان تشکیل شده است. حزب رادیکال راست‌گرای اسلامی «جماعت اسلامی» پاکستان در تشکیل نهضت نقش فعالی داشته است. پیروزی طالبان باعث تحکیم موضع پاکستان در افغانستان گردیده است و توانایی تنظیم جریان حوادث این کشور را برای اسلام‌آباد ممکن می‌سازد.^(۲)

مطمئناً ایران و پاکستان، نافذترین قدرتهای منطقه‌ای در ارتباط با مسائل جاری در افغانستان هستند و سیر حوادث دو دهه اخیر همواره شاهد روابط نزدیک دو کشور در رابطه با مسائل افغانستان بوده است. پیدایش گروه طالبان و دیدگاه‌ها و اهداف خاص

- Hyman , op.cit,p.260.

- Gulshan Dietl, "Quest for Influence in Central Asia, India and Pakistan", *International Studies*, vol.34, No.2, (April-Jun 1997), pp.139-140.

رهبران پاکستان در زمینه ضرورت تجهیز و تقویت این گروه، عملاً صحنه روابط میان تهران و اسلام‌آباد را متشنج ساخته است؛ به عبارت دیگر، به موازات توسعه سرزمینی طالبان در افغانستان، بویژه بعد از سقوط هرات و شهادت شهیدمزاری (رهبر حزب وحدت) و از همه مهمتر، بعد از سقوط کابل توسط طالبان، اختلافات موجود میان این دو کشور تا حدودی عمیقتر شده است^(۱). جمهوری اسلامی ایران در راستای سیاستهای گذشته خود نسبت به مسائل افغانستان، این بار نیز مهمترین و کارسازترین راه برای پایان جنگ داخلی افغانستان را در انجام مذاکره میان طرفهای درگیر جستجو میکند و به همین دلیل تاکنون در قالب موضعگیری‌های گوناگون، رهبران پاکستان را به سوی ترغیب طالبان برای شرکت در مذاکرات چندجانبه، فراخوانده است.

۲- ب) تأثیرگذاری بر روابط ایران و عربستان: عربستان سعودی همواره به عنوان یکی از طرفهای حاضر در مسائل افغانستان مطرح بوده است. کمکهای اقتصادی فراوان این کشور به مجاهدان افغان در مقطع اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی (سابق) غیرقابل انکار است. رسالتی که ریاض به عنوان حکومتی اسلامی برای خود در رابطه با افغانستان در نظر گرفته در کنار ارسال کمکهای مالی، «ایجاد حکومتی سنی و بنیادگرا» در این کشور است. توسعه و ترویج آیین وهابیت در جامعه افغانستان از طریق گروه طالبان، عملاً وسیله‌ای است که میتواند دولت سعودی را به تحقق آرمانهای خود در افغانستان نزدیک سازد. در این رابطه یادآوری دو نکته ضروری است: اولاً طبق شواهد موجود سرویس اطلاعات سعودی مهمترین حامی و طرح برنامه‌های توسعه دهنده وهابیت در سطح افغانستان است^(۲). ثانیاً با دلایل فراوانی میتوان ثابت کرد که الگوی رفتاری گروه طالبان در زمینه اجرای آیین اسلام، تماماً تحت تأثیر و در واقع نسخه دومی

1 - zalmay Khalilzad, "Afghan in 1995, Civil War and a Mini-Great Game", Asian Survey, vol. XXXVI, No. 2, (Feb 1996), p. 194.

از شیوه رفتاری رهبران سعودی در اجرای آیین شریعت است.^(۱)

مسئله حاکمیت رژیم در افغانستان که چارچوبه فکری خود را در آیینی چون وهابیت جستجو میکند پیامدهای امنیتی خاصی را برای جمهوری اسلامی ایران رقم خواهد زد. از یک طرف، اختلافات اصولی موجود میان آرمانهای تشیع و وهابیت، خود صحنه‌ای از تقابل آرمانی و فکری دو کشور است که به دیگر مسائل و روابط نیز گسترش خواهد یافت و از سوی دیگر، نوع و شیوه برخورد طالبان وهابی با شیعیان افغانستان، از جمله مسائلی است که همواره ایران را متوجه مسائل داخلی افغانستان خواهد ساخت؛ بویژه اینکه شیعیان افغانستان عمدتاً در مناطق نزدیک به نقاط مرزی ایران قرار دارند و هر نوع تنش و منازعه‌ای در این منطقه، برای امنیت جمهوری اسلامی ایران خطر آفرین خواهد بود.

۲- ج) تأثیرگذاری بر روابط ایران و کشورهای آسیای میانه: یکی از محورهای مورد نظر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سالهای بعد از سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۸)، توجه بیشتر به «استراتژی همکاری منطقه‌ای» بوده است. استراتژی همکاری جمهوری اسلامی ایران در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، جهات گوناگونی را در برمی‌گیرد که بعد «مشارکت‌های منطقه‌ای» در میان دیگر ابعاد آن، منظور نظر این بحث است. در همین رابطه همکاری در چارچوب اتحادیه‌های فراگیرتر نظیر «سازمان همکاریهای اقتصادی» (اگو) از اهمیت خاصی برای ایران برخوردار است. لازم به یادآوری است که عضویت کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز با تشویق ایران در جریان سومین اجلاس سالانه وزیران خارجه اگو (بهمن ۱۳۷۱- کویته پاکستان) قطعیت یافت و بدین ترتیب، اگو با عضویت ده کشور، بزرگترین اتحادیه اقتصادی جهان را پس از اتحادیه اروپا تشکیل داد.^(۲) موقعیت ژئوپولیتیکی ایران به عنوان حلقه وصل میان اعضای اگو و کشورهای حوزه خلیج فارس^(۳) از یک سو موجب شده است که این کشور از جایگاهی خاص در میان نهاد

۱- هاشمی، همان.

۲- مهرداد محسنین، «روابط ایران با آسیای مرکزی و قفقاز»، مجله سیاست خارجی، سال نهم، شماره ۱

(بهار ۱۳۷۴)، ص ۱۸۰-۱۷۶.

مذکور برخوردار باشد و از سوی دیگر با توجه به اهداف خاصی که ایران در صحنه استراتژی «مشارکتهای منطقه‌ای» می‌جوید، فعال شدن هر نوع «عامل واگرا» در حوزه روابط فیما بین اعضای اکو، مستقیماً تأثیرات خاصی را متوجه مصالح امنیتی ایران خواهد کرد. با توجه به این مقدمه کوتاه به بحث خود در مورد تأثیر بحران افغانستان بر همکاریهای ایران با کشورهای آسیای مرکزی می‌پردازیم:

عضویت افغانستان در اکو^(۱)، که به پیشنهاد و اصرار ایران تحقق یافت از ابعاد مختلفی برای تهران حائز توجه است: اولاً افغانستان به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص خود به عنوان پل ارتباط دهنده میان کشورهای آسیای مرکزی و پاکستان از وضعیت ژئوپولتیکی منحصر به فردی در اکو برخوردار است^(۲). ثانیاً فضای بحرانی افغانستان به آسانی از توانایی لازم برای تأثیرگذاری بر «عوامل واگرایی» جاری در صحنه اکو برخوردار است. به کلام دیگر، بحران افغانستان در قالب جنگ داخلی موجود میان طالبان و ائتلاف نیروهای جهادی، در ارتباط با موانع همگرایی در اکو یعنی «شبکه‌های ارتباطی ضعیف»، «رشد جمعیت و ساختار آن»، «توان اقتصادی نابرابر»، «نبودن انسجام ملی»، «نداشتن کثرت گرایی» و «وابستگیهای سیاسی»^(۳) اهمیت فراوانی دارد و به همین دلیل به هر میزان که بحران افغانستان تداوم یابد، زمینه‌های تحقق کامل استراتژی مشارکتهای منطقه ایران در رابطه با اکو و به تبع آن، ملاحظات امنیتی ایران که امروزه بخش مهمی از آن در قالب همکاریهای منطقه‌ای اقتصادی متبلور شده است، لطمه‌های

3 - Dietl, op.cit, p.133.

1 - Hooshmand Mirfakhrai, "The Islamic Republic of Iran and Issue of Regional Security", *Inanian Journal of International Affairs*, vol.IV, No.1, (Spring 1992), p.197.

2 - Ralph H. Magnus and Eden Naby, "Afghanistan and Central Asia, Mirrors and Models", *Asian Survey*, vol. XXXV, No.7, (July 1995) p.619-620.

۳- م. ک.

الهه کولایی، «موانع همگرایی در اکو»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره

۱۶، (زمستان ۱۳۷۵)، ص ۵۸-۳.

بیشتری خواهد دید.

- طالبان، مروج قاچاق مواد مخدر: تولید، قاچاق و ترانزیت مواد مخدر از افغانستان به ایران، یکی دیگر از شاخصهایی است که امنیت ملی ایران را به بحران افغانستان پیوند می دهد. قاچاق مواد مخدر به عنوان یکی از «عوامل بحرانزا» از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هزینه های بسیاری را بر نظام جمهوری اسلامی ایران تحمیل کرده است. گرچه این پدیده در مقطع قبل از پیدایش طالبان نیز وجود داشت و پیامدهایی را متوجه مسائل امنیتی ایران می ساخت، اما همگام با ظهور گروه مزبور در صحنه نظامی - سیاسی افغانستان، بحران قاچاق مواد مخدر و پیامدهای آن برای امنیت ملی کشورمان تشدید شده است؛ به عبارت دیگر، یکی از ابعاد مهم فضای آناارشیستی حاکم بر افغانستان، تهدیدات ناشی از تولید مواد مخدر و صدور آزادانه آن از این کشور است. بیشتر بررسیهای انجام شده در این زمینه بر این نکته توافق دارد که امروزه افغانستان در زمینه تولید و صدور مواد مخدر از کشورهای چون برمه و مناطقی مثل «مثلث طلایی»، که سرآمد تولیدکنندگان تریاک و هروئین به شمار میروند، گوی سبقت را ربوده است^(۱). آنگونه که «برنامه مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل» موسوم به «اوش» مطرح کرده است، برآورد میشود که تولید مواد مخدر در افغانستان در سال ۱۹۹۷ بالغ بر ۳ هزار تن تریاک و دیگر مواد مخدر بویژه هروئین بوده باشد. بر اساس همین مطلب، افغانستان به تنهایی ۸۰ درصد هروئین مورد مصرف اروپا و ۸۰ درصد هروئین جهان را تأمین میکند.^(۲)

چنین حجم عظیمی از تولید و قاچاق مواد مخدر که تا قبل از پیدایش طالبان، بی سابقه بوده است، پیامدهای منفی فراوانی را برای ایران به عنوان همسایه ای که حدود ۶۰۰ کیلومتر مرز مشترک با افغانستان دارد، پدید می آورد. از یک سو سرمایه گذاری بر روی مواد مخدر، تأمین کننده بخش عظیمی از نیازمندیهای مالی طالبان برای تداوم جنگ داخلی است و از سوی دیگر وجود چنین سود سرشاری در سطح منطقه،

1 - Hyman. op.cit,291-292.

جاذبیت فراوانی را برای سرمایه‌گذاری تراستهای عظیم تولید و صدور مواد مخدر پدید می‌آورد که تمامی این مسائل مستقیماً متوجه امنیت ملی ایران خواهد شد. در کنار این امور، مسأله قاچاق مواد مخدر به آسانی به عنوان دستمایه‌ای برای مقاصد سیاسی طالبان علیه ایران قابل بهره‌برداری است.

- بحران در حوزه هیدروپولتیک خاوری ایران

در طول یک قرن گذشته همواره مسأله مهم میزان بهره‌برداری ایران از منابع آبی موجود در بخشهای خاوری کشور یعنی هیرمند و هامون، مورد توجه رهبران دو کشور ایران و افغانستان قرار داشته است. گرچه در سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، دولت ایران به دلیل برخی ملاحظات سیاسی شیوه تسامح نسبت به حقوق قطعی خود در این رابطه را اتخاذ کرد و در سالهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز دولت ایران چندان به این بحران هیدروپولتیکی توجه نداشت، اما فضای کنونی حاکم بر ایران اسلامی مسائل جدیدی را در این زمینه پیش می‌کشد که بی‌تفاوتی نسبت به آن، قطعاً پیامدهای خاصی را متوجه ملاحظات امنیتی ایران می‌سازد.

لازم به توضیح است که از یک سو مرزهای بین‌المللی ایران و افغانستان روی شاخه اصلی هیرمند در بخش دلتا قرار دارد و به همین دلیل هر میزان تغییر و تحول طبیعی در ارتباط با وسعت و حجم آب شاخه آبی مذکور بر حوزه نقطه مرزی ایران اثر خواهد گذاشت و از سوی دیگر، کاهش دائمی میزان دبی متوسط سالانه هیرمند در بخش دلتا (که از ۶۰۰۰ متر مکعب در ثانیه در سال ۱۹۹۰ به ۳۰۰۰ متر مکعب در ثانیه در سال ۱۹۹۳ رسیده بود و این رقم در سال ۱۹۹۴ از مقدار اندک ۴۵ متر مکعب در ثانیه فراتر نرفت) بیانگر تفاوتی است که از یک سال به سال دیگر به گونه طبیعی در مقدار آب هیرمند ظاهر میشود و طبعاً تداوم چنین فاجعه زیست محیطی، لطمات فراوانی را به روند حیات اقتصادی نقاط شهری و روستایی موجود در مناطق مرزی همجوار با هیرمند وارد خواهد کرد. اما بحران اصلی زمانی بروز خواهد کرد که همگام با برقراری آرامش نسبی در مرزهای ایران و افغانستان، همانند سال ۱۹۴۵ که روند ساختن سد و کانالهای انحرافی توسط شرکتهای آمریکایی بر روی رود هیرمند آغاز شد، دوباره دولت حاکم در افغانستان در صدد تجدید حیات دریاچه هامون برآید و «هیدروپولتیک افغانی» دوباره

احیا شود و قطعاً این بار پیگیری کار ساختمان سد انحرافی «کمال خان» در آن کشور، اختلافات را ژرفتر و فاجعه محیطی را گسترده‌تر و شتابانتر می‌سازد^(۱).

بحران مذکور هنگامی حساستر جلوه می‌کند که سیاستهای جدید اقتصادی ایران در زمینه بهره‌برداری بهینه از منابع آبی موجود در کشور، بویژه منابع آبی قابل دسترسی در نقاط مرزی، مورد توجه و تدقیق قرار گیرد. با توجه به نکات مذکور، فاجعه زیست محیطی جاری در نقاط مرزی آبی ایران و افغانستان به سهولت پیامدهای امنیتی - سیاسی خاصی را رقم خواهد زد که غفلت از آن جائر نخواهد بود.

کلام پایانی: بحران افغانستان، حلقه واصلی در استراتژی مهار

باتوجه به مطالب پیش گفته، می‌توان دریافت که پیدایش گروه طالبان، عملاً حوادث جاری در سطح منطقه را به حوزه‌های جدیدتری هدایت کرد و علاوه بر آن، زمینه‌های پیوند عمیقتر این حوادث با برخی ملاحظات فرامنطقه‌ای را پدید آورد؛ به کلام دیگر، پیدایش طالبان از یک سو همانند شاخص و معیاری گویا، ماهیت واقع‌گرایانه بسیاری از سیاستهای منطقه‌ای و بین‌المللی جاری در اطراف بحران افغانستان را آشکار ساخت و از سوی دیگر در مقایسه با وضعیت زمانی قبل از پیدایش این گروه، مسائل امنیتی جدیدی را برای ج.ا.ا. به عنوان قدرت نافذ در مسائل افغانستان، مطرح کرد که برخی از آن که قبلاً نیز وجود داشت، در اثر تحركات طالبان شدت بیشتری گرفت و برخی دیگر همگام با ظهور گروه مزبور در صحنه مسائل داخلی افغانستان، به گونه‌ای نوظهور مطرح شد.

نکته بسیار مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که گروه طالبان عملاً به نقطه تماس و به تعبیر بهتر به «فضل مشترک» اهداف و سیاستهای برخی از کشورهای منطقه‌ای و دیگر کشورهای ذی‌نفع تبدیل شده است؛ حوزه شراکتی که یکی از انگیزه‌ها و هدفهای محوری خود را در رابطه با جمهوری اسلامی ایران و تحدید حوزه نفوذ آن در مسائل افغانستان و در واقع در سطح منطقه، ترسیم کرده است. در این رابطه توضیحاتی

۱- پیروز مجتهدزاده، «دبده‌گاههای ایران در رابطه با دریای خزر، آسیای مرکزی، خلیج فارس و خاورمیانه»،

هرچند مختصر در مورد مواضع پاکستان و عربستان و آمریکا در مورد بحران افغانستان و نقش ایران در این زمینه ارائه می شود:

پاکستان: پیدایش طالبان پاکستان که ترکیب شگفت انگیزی از رفتار بشدت تظاهرگونه اسلامی، فشار و اجبار اقتصادی و جاه طلبی استراتژیک را آشکار می نماید^(۱)، عملاً اسلام آباد را در بهترین وضعیت برای تحقق اهداف سیاسی - امنیتی و اقتصادی این کشور در رابطه با تحولات افغانستان قرارداد. صرف نظر از ابعاد گوناگون اهداف و انگیزه های حمایت پاکستان از طالبان، پشتیبانی این کشور از گروهی که از زمان پیدایش در صحنه تحولات افغانستان تهدیدات امنیتی شدیدی را در عرصه های گوناگون، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای جمهوری اسلامی ایران پدید آورده و از هر فرصتی برای حمله به آرمانها و اهداف سیاست خارجی ایران در سطح منطقه و بین المللی سود برده است به معنای حمایت از جریانی دائمی و تنش آمیز در حوزه روابط متقابل تهران و اسلام آباد است که بشدت با علاج نهایی بحران افغانستان یعنی «تحقق امواج متجانس و همگرایی در میان سیاستهای منطقه ای کشورهای ذی نفع و نافذ در بحران افغانستان» متعارض است.

عربستان: مسلماً اهداف توسعه و ترویج آیین وهابیت و شکل گیری دولتی در افغانستان که همسو با ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیکی دولت ریاض باشد، مستلزم کاهش نفوذ ایران در صحنه مسائل داخلی افغانستان است؛ هدفی که از نظر طراحان سیاست خارجی این کشور در مورد بحران افغانستان دور نمانده است.^(۲)

آمریکا: الگوی رفتار آمریکا در جریان حوادث افغانستان، در مقطع جنگ سرد و بعد از آن از فراز و فرودهای فراوانی برخوردار بوده است. اما همگام با توسعه تدریجی حوزه تسلط طالبان بر خاک افغانستان، دولت آمریکا در چارچوب تحرکات طالبان، شرایط لازم برای فعال کردن یکی از ابعاد قدیمی بازی بزرگ خود در مورد جمهوری اسلامی ایران، یعنی «مهار بنیادگرایی» یا مهار خطر ایران را شایسته توجه بیشتر یافت و تحقق آرمان

1 - Dietl, op.cit,p.139.

2 - Khalilzad, op.cit,p.196.

مذکور به یکی از دلایل اصلی توجه آمریکا به مسائل افغانستان تبدیل شد^(۱). به همین دلیل برخی از صاحب نظران اعتقاد دارند که «موفقیت‌های دیپلماتیک ایران در صحنه افغانستان» یکی از دلایل اصلی علاقه‌مندی مجدد آمریکا به مسائل افغانستان است.^(۲) باید توجه داشت که روند تأثیرگذاری سه کشور عربستان، پاکستان و آمریکا بر مسائل افغانستان، تنها بیان‌کننده بعد محدودی از مسائل امنیتی است که در قالب سیاست خارجی کشورهای ذی‌نفع در بحران مذکور ترسیم می‌شود. روی دیگر سکه مربوط به سه کشور ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان است که در حوزه آسیای مرکزی و قفقاز در همسایگی افغانستان قرار دارند. برای توضیح بیشتر مطلب، نوع نگرش هر یک از سه کشور مذکور را به تفکیک بیان می‌داریم:

ترکمنستان: از دیدگاه ترکمنستان بیشتر طرح‌های اصلی در منازعه افغانستان را گروه‌هایی تشکیل می‌دهند که عقایدی بنیادگرا دارند و این امر در حالی مورد توجه و تحلیل مقامات دولت ترکمنستان قرار می‌گیرد که ترویج تفکر غیرمذهبی و تا حدودی لائیک از عوامل اصلی تضمین‌کننده حاکمیت این دولت به شمار می‌رود و رهبران این کشور دائماً می‌کوشند که مردم کشور نسبت به ضرورت وجود حکومتی اقتدار طلب، اعتقاد و ایمان راسخ داشته باشند.

تاجیکستان: یکی از بحران‌های گریبانگیر جامعه تاجیکستان، چالش موجود میان اصول‌گرایان اسلامی و نخبگان سیاسی است که عمدتاً از باقیمانندگان دوران حاکمیت شوروی (سابق) هستند و از طرفداران نظام لائیک و غیرمذهبی محسوب می‌شوند. مسلماً در نظر جناح‌های غیرمذهبی این کشور گسترش امواج بنیادگرایی در سطح کشورهای منطقه بویژه افغانستان، موجبات تقویت مواضع اصول‌گرایان اسلامی در این کشور را فراهم می‌آورد و بالطبع موج بی‌ثباتی را در این کشور دامن می‌زند. همین

1 - Anvar - UL - Haq Ahady, "The Decline of Pashtuns in Afghanistan", *Asian Survey*, vol.XXXV, No.7, July 1995, p.627.

۲- سخنرانی خانم آبادیکشیت در سمینار افغانستان و امنیت منطقه‌ای، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، سال

دل‌نگزانی موجب شد که در اوایل دهه کنونی از یک‌های شمال و تاجیک‌های جنوب تاجیکستان در مقابل اصول‌گرایان اسلامی متحد شدند و یک دولت مشترک تشکیل دادند. ازبکستان: رویارویی با امواج بنیادگرایی اسلامی از جمله مهمترین هدف‌های امنیتی دولت تاشکند در برابر بحران افغانستان به شمار می‌رود. دولت ازبکستان بر اساس نظامی لائیک شکل گرفته است و می‌توان گفت که در آسیای مرکزی هیچ دولتی به اندازه ازبکستان با بنیادگرایی اسلامی مخالفت نکرده است. رهبران این کشور آرمان «دور نگه داشتن کشورهای منطقه از جنگ‌های داخلی» را مهمترین دلیل مخالفت با اسلام‌گرایان و ضرورت شکل‌گیری نظام‌های سیاسی لائیک در سطح منطقه مطرح می‌کنند. با توجه به مواضع خاص شش کشور مذکور در ارتباط با بحران افغانستان، می‌توان به دو نتیجه به ظاهر متفاوت از هم، اما کاملاً به هم پیوسته در باطن، دست یافت: از یک سو جمهوری اسلامی ایران در قالب «فصل مشترک» سیاست خارجی پاکستان، عربستان و آمریکا با یک جبهه از استراتژی مهار دست به گریبان است و از سوی دیگر بر اساس «پیوندهای موجود میان منافع گروه‌های داخلی افغانستان با منافع کشورهای چون ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان» که در بستری از گرایش‌های عمدتاً لائیک و ضد بنیادگرایی اسلامی در این سه کشور رنگ یافته است، جبهه دیگری از تهدیدات امنیتی در برابر آرمان‌های اسلامی ایران قابل ترسیم است. بدین ترتیب بحران افغانستان، عملاً جمهوری اسلامی ایران را در چرخه‌ای از بحران‌های امنیتی درگیر ساخته است که تبیین و بررسی هر یک از جوانب آن، محتاج دقت نظر و توضیح فراوان است.